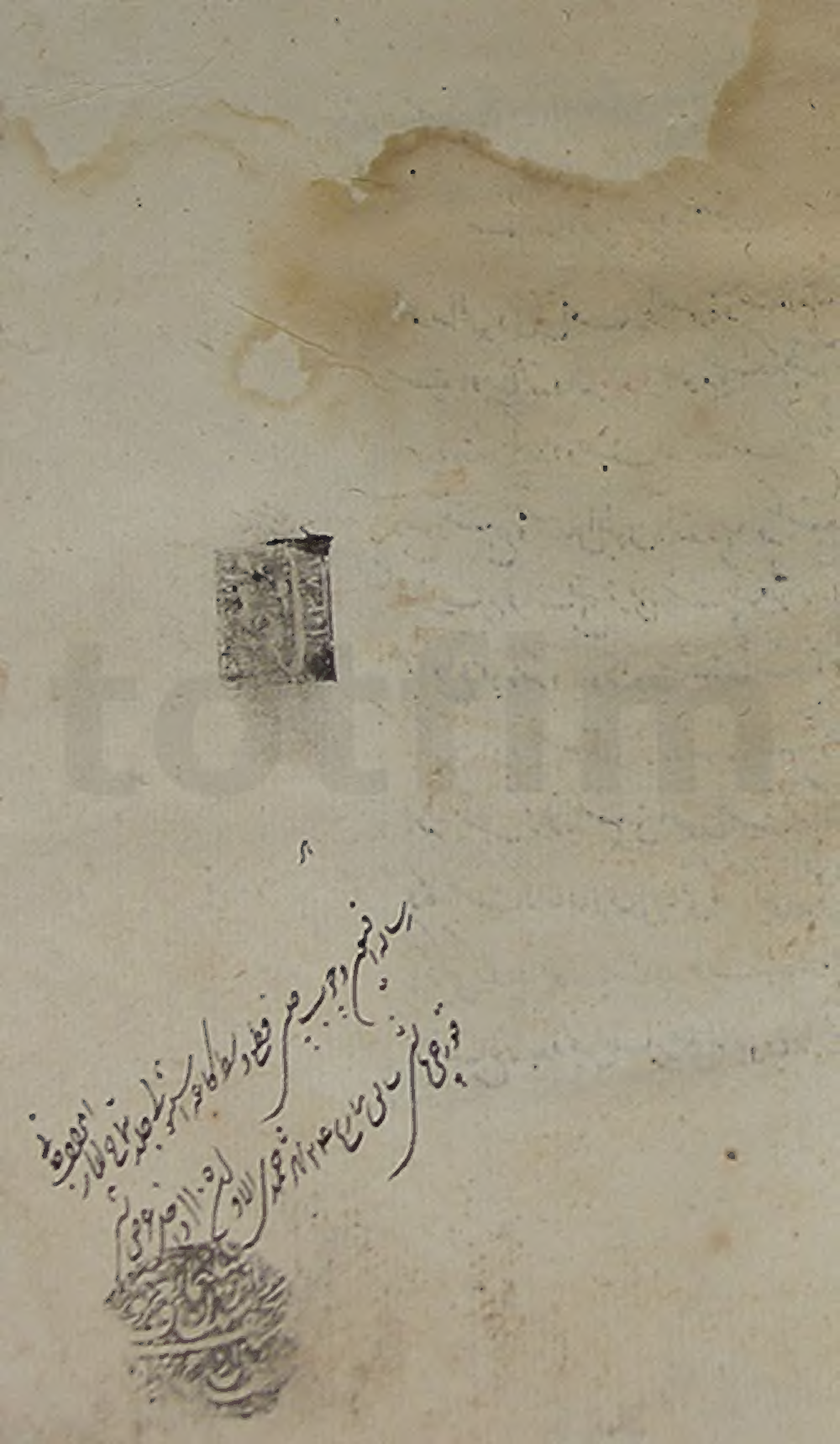


بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله المحمود فی کل فعاله والصلوة والسلام علی
سیدنا ونبینا محمد واله بعد ما معلوم باشد که طبقات
ناس در زمان ما اکثر دو صنف اند یک صنف آنکه در رد
و منع و تقبیح و تحسین افیون آنقدر مبالغه میکنند
که از سایر محرمات قبیح تر میدانند بلکه احتراز ازو
از انواع سموم مشروبه و ملدوغه بیشتر میکنند تا بحدی
که اگر مدتهای مدید مبتلای نزله و سرفه باشند از خوردن
افیون
احتراز میکنند که او را نسبتی با افیون هست هیچ جای
افیون
دکانی هست که سالها اسهال دماغی که از نخوردن
با ترکیبی که در او افیون باشد برطرف شود از آن
انفع
امتناع نمایند و همچنین سایر عللی که افیون در آن

باعی

تا خلق الله بهت قبول دارند و علاج بآن قبول ندارند
صنفی دیگر آنکه علی الدوام ارتکاب آن میکنند بلکه فایده
و با فایده بمرتبه که اگر نشه ایشان را بگیرد افیون را
در علاج آن از تریاق فاروق در علاج گزیده افعی و اجنس
دانند و پیوسته مترصد باشند که حالتی واقع نشود
که افیون را دافع آن دانند و هیچ مرضی از امراض نیست
پیش این صنف که افیون انفع نیست و صنف ثالث
که در حین احتیاج استعمال نمایند و در حین مضرت
اجتناب نادر است بلکه معدوم چون چنین بود فقیر
محمود بن مسعود الطبیب احوال مردم عالم را برین سوال تتبع
خواست منافعی که الله سبحانه وتعالی درین دوا نهاده
و مردم را بر آن اطلاع داده بیان کند و مضاری
که تابع بعضی موجود است که در آن شرح قلیل است اظهار نماید
تا از یقین آن منتهی شود و از حد افراط و تفریط درگذرند

وبوسطه که صراط مستقیم است مهتدی شوند و ایشم
یهدی الی الحق والی صراطٍ مستقیم و این رساله مبنی بر
مقدمه و اصلی و خاتمه است و مراد از مقدمه امریست
که مقدم باشد بر سایر اجزا و از خاتمه امری که آخر همه
اجزا باشد نه آنکه خارج از اصل مقصود باشد و مقدم
یا مؤخر چنانچه در سایر کتب اصطلاح بر آن نهاده اند
اما المقدمه مشتمل است بر پانزده باب
باب اول در ماهیه و طبیعه و خواص افیون
از قول اطبا و در وی سه مسئله است مسئله اولی
در ماهیت افیون مخفی نماند که لفظ افیون موضوع است
علی سبیل الاشتراک فی اللفظ از برای چند چیز
یکی صمغ خشخاش مطلق و این اطلاقیست که اهل
مشرق و مغرب برین متفقند دوم صمغ خشخاش
سیاه و در کتب قدما هم این اطلاق است

بواسطه آنکه زرع خشخاش بسیار نبوده از خشخاش
سیاه صحرای صمغ میگرفته اند و اگر از بستانی نیز بوده
باشد از زمین مصر تنها میبوده و از آنجا باطراف
نقل میکرده اند تمیمی گفته است که در هیچ زمینی
نه در شرق و نه در غرب افیون نباشد الا در دیار
مصر خاصه در صعید مصر خاصه در موضع مخصوص از و
و ازین موضع مخصوص بسایر بلاد میبرده اند و عصاره
خشخاش سیاه است و دیسقوریدس گفته است
که صمغ خشخاش سیاه یا عصاره اوست ازین
معلوم میشود که اطلاق افیون بر عصاره صحیح است
شیخ الرئیس آورده که افیون عصاره خشخاش سیاه
مصری است که آنرا تشمیس کرده باشند یعنی عصاره او
در آفتاب نهاده باشند تا غلیظ گردد و قرشی بالنعاد
شود و گفته که از حشیش بری گاه افیون میسازند و او

[illegible] است [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] او

[illegible] است [illegible]

[illegible] است و [illegible]

[illegible] است

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] اطلاق کرده اند و

[illegible] بعضی گفته اند

[illegible] است [illegible]

[illegible] آورده اند

[illegible] بعضی از اصحاب جدل و کلام

[illegible] گفته اند که دلیل

[illegible] است [illegible] قیاس [illegible]

[illegible] است و دو دلیل

[illegible] است و دلیل

بر

دیگر از روی قیاس آنست که شیخ الرئیس فرموده است
که الحرارة فی الرطب یفعل سوادا فی ضده بیاضا
والبرودة یفعل فی الرطب بیاضا و فی ضده سوادا
ومعلوم است که افیون لبن خشخاش است باعصاره
و بهر حال متلون بسواد شده پس از این معلوم میشود
که فاعل او حرارت است اما تجربه پس ظاهر است این
که افیون اولا احداث حرارت میکند و لهذا استعمال آن
در اوقات برودت هوا مردم استعمال میکنند
و برودت که ثانیا حاصل میشود از آنست که مواد
حاره بدن را تحلیل میکند و برودتی بالعرض
حاصل میشود و هرگاه دو امر متضاد از چیزی صادر شود
یکی بالذات باشد و دیگری بالعرض یا بالذات است
مقدم خواهد بود و بالعرض موخر جهت آنکه ذاتیات
مقدم اند بر عرضیات و جواب از این مقدمات

نیز مخدر است اما ضعیف است **مسئله ثانیه**

در طبیعت افیون جمهور اطبا معتقدند بر آنکه طبع او

بارد و یابس است دبراکه برودت در آخر مراتب

درجات است و آن مرتبه رابعه است و صاحب سدیدی

آورده که برودت او در اوایل رابعه است

و صاحب ذخیره گفته که برودت و یبوست افیون

در مرتبه سیم است و باقی اطلاق کرده اند

اما در پوست اختلاف کرده اند بعضی گفته اند

که او در مرتبه سیم است از مراتب پوست

و چندان تنزل کرده اند که در مرتبه ثانیه آورده اند

پوست او را و بعضی از اصحاب جدل و کلام

گفته اند که افیون حار است و گفته اند که دلیل

حرارت او قیاس است و تجربه اما قیاس مرارة

طعم است و فاعل مرارت حرارت است و دلیل

دیگر حدیثی که حاره است دلیل

دیگر

دیگر از روی قیاس آنست که شیخ الرئیس فرموده است
که الحرارة فی الرطب یفعل سوادا و فی ضده بیاضا
والبرودة یفعل فی الرطب بیاضا و فی ضده سوادا
و معلوم است که افیون لبن خشخاش است با عصاره
و بعد حال متلون بسواد شده پس از این معلوم میشود
که فاعل او حرارة است اما تجربه بی ظاهر است این
که افیون اولا احداث حرارة میکند و بعد استعمال آن
در اوقات برودت هوا مردم استعمال میکنند
و برودت که ثانیا حاصل میشود از آنست که مواد
حاره بدن را تحلیل میکند و برودتی بالعرض
حاصل میشود و هرگاه دو امر متضاد از چیزی صادر شود
یکی بالذات باشد و دیگری بالعرض ما بالذات
مقدم خواهد بود و بالعرض موخر چه آنکه ذاتیات
مقدم اند بر عرضیات و جواب از این مقدمات

آنست که قیاس موثوق به نیست از برای آنکه می تواند
بود که امری باشد غیر ظاهر در حسی که موجب امری
باشد و آن امر فی الحقیقة اقوی باشد از امری
که ظاهر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند بدو مثقال
فرفیون و سی مثقال شیر تازه که بحسب ملموس ظاهر است
و آن بیاض است لازم می آید که بارد باشد
و بواسطه امری دیگر غیر مرئی که آن اقوی است
مراتب لازم می آید که حار باشد همچنین در افیون
فرضا چیزی باشد که طعم او تنفه باشد و فعل او اقوی
باشد از فعل فاعل حرارة و حلاوة و جواب از دلیلی
دیگر که در نمک بقول شیخ است نزدیک است
بهمین جواب و آن آنست که می تواند بود که امری
دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضی حرارة باشد
و آن اقوی باشد و اما تجربه جواب آن آنست که

لازم فعل افیون او لا حرارة است بلکه اولا تبرید است
وثانیا تسخین بالعرض وثالثا تبرید است و دیگر مقدمه
که دعوی کرده که هرگاه دو امر متضاد از چیزی صادر
شود احدهما بالذات باشد یا بالذات مقدم خواهد بود
ممنوع است میتواند بود که امری عرضی در قوه بمرتبه
رسد که بالفعل بر ذاتی غلبه کند مانند تسخین آب گرم
و تبرید او که اول بالذات است وثانی بالعرض
مع هذا التسخین او مقدم است و اگر گویند که افیون اول
صمغ است و شیخ فرموده است که تمام صموغ حار است
پس او حار باشد گوییم شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بارد یابس است در درجه رابعه پس میتواند
بود که در اصل طبیعت صموغ حار یابس باشند و بواسطه
امری از آن بفعل باید مثل انکه از نباتی که از آن برون
می آید قوتی استفاده کند که مخالف مقتضای صمغیه باشد
مسئله ثالثه در کیفیت استخراج اما صمغ را صانان

خشک شدن م

گیرند که دران زمان که بنیاد کنند و شبنمی که بر روی گیاه
می نشیند از حرارة آفتاب زایل شود سر خشخاش را
بکاردی شق کنند و چندان شق آغاز نکنند
که در اندرون راه یابد و چنان نیز نکنند که در اندرون
راه یابد و چنان نیز نکنند که منشعب شود بلکه یک
خط راست بکشند به تیغ و این شیری که بیرون
می آید بانگشت بردارند و در صدفه کنند چون زمانی
بگذرد از انچه بتدریج بر گرد ه باشند در همین روز
بردارند و گاه باشد که روز دوم نیز چیزی بیرون
تراود بعد از ان بر روی سنگ صلایه بسایند
و از ان اقراص بسازند و نگاه دارند این است قول
دیسقوریدوس درین باب اما بیان نکته در
خبرها که شرط کرده اینست که ذکر میکنم اما تعبیر زمان
مذکور جهة آنست که نباتات تغذیه تنها از عروق نمیکنند
بلکه از مسامات خفیه که در ظاهر نبات است جذب

رطوبه

رطوبة میکند خواه رطوبة آب باشد و خواه باران و خواه
شبنم یا رطوبتی که در سواد ایامی باشد و خواه کسانی
که تعهد احوال نباتات میکنند در می یابند یعنی را و بهترین
رطوبات رطوبة شبنم است که در تغذیه نبات شبیه است
رطوبة شبیه بطل که از افواه عروق بیرون می اید و بر ظاهر
اعضا می نشیند و آن رطوبة در اکثر زمستان و در بعضی
از بهار هست تا چند انکه حرارة زود تکمیل آن کنند پس در
پوست خشخاش ازین رطوبة بسیاری نفوذ می کنند
و در جمادی که از بسیاری رطوبة و ضعف حرارة اسباب
نضجی نیافته تکوین آن لبن که شبیه است بغذای نبات
نبات کامل نشده بلکه رطوبتی سبز رنگ می باشد
که خام و ناملایم است پس بعد از انکه آن رطوبة رنگ
یافتی و قوام معتدل گیرد قبل از انکه غذای قشر شود
انتهاز فرصت می باید نمود و استخراج دمعه کرد و این
زمانیست که او تعیین نموده که حرارت آفتاب رطوبة را

تجفیف کند از ظاهر پستان و بواسطه بسیاری رطوبة

ظاهر و باطن نضج قبول کند هرگاه بدین مرتبه رسید که

تجفیف رطوبة ظاهر کند قوة حرارة نیز چندان خواهد بود

که رطوبة باطنی را نضج دهد و این در اواسط فصل سوم است

و اینکه شق را ابکار می کنند تا موضع بیرون آید لبن

بسیار شود اگر چه سوراخ کرده حیلان تمام نشود

و سبب اینکه منشعب نشود از برای آن است که

لبن از یک موضع بر آید و بمواضع متعدده متفرق نشود

زیرا که هر چند بیشتر بیرون می آید اسان تراست

التقاط آن هرگاه که متفرق بیرون آید آنچه از یکموضع

بیرون می آید از مواضع کثیره می تراود و ناچار

اندک می باشد و گاه هست که دو شق

متقارب کنند هر دو از یک جانب قریب بموضع

نصف تا آنچه از پایین باشد از یکی بیرون آید

و آنچه از بالا باشد از دیگری بیرون آید و سبب

و سبب اینکه شق نافذ نباشد که تا بطون

نشود مگر آنکه لبن را باطن نریزد زیرا که

جدا نمیتوان کرد

لکن

اکمه بانگشت بردارند آنست که مثل گاز از جرم
قشر ظرفی منتزع است و از اجزای یکدیگر جدا حاصل میشود
و در صندوقچه جمع گردانند و بواسطه آنست که صندوقه تمام
لکن را بار می دهد بخلاف خزف و خشب و برگ
و غیر آن و سبب دیگر آنکه زود از اول بردارند و روز
دوم نیز همچنان هرچه می توان برداشت آنست که لکن
که کوره از حوض شرط بیرون می آید و تا بر افواه
منافذ [illegible] چیست آنکه بعد از این هست آنکه
بیرون آمدن ممنوع است و هر گاه که بر گرفته افواه
مانده گشاده نمی شود و دیگر بار بیرون می آید و تا منافذ
از تجنب هوا و افتاب صلابت بید اگر ده بیرون آمدن
هست و از این است که زر و سیم هیچ بیرون نمی آید
و سبب آنکه بر روی سنگ صلایه سحق کنند
آنست که بعضی رطوبات تحلیل رود و حاصل غلیظ
شود و زود فرس شود که هوا در آن دخل نتواند کرد.

اگر بسیار رقیق باشد و اگر بسیار غلیظ باشد
منعقد شود اما صاحب ترویج الارواح آورده که
بهترین وجهی در اتخاذ افیون آنست که اول
سر خشخاشی که تخم آن سیاه است نزدیک بساق شرط
کنند و بگذارند تا صمغ بیرون آید بعد از آن جمع کنند
که این افیون خوب است ظاهرا مدعای او آنست
که بعضی از صمغ در ساق گیاه هست آن هم بر ولایه اید
بعد از این گفته است که قومی پوست و برگ و سر
خشخاش میکوبند و می فشرند و می پزند تا غلیظ
می شود و قرص میسازند و این بدترین اقسام آنست
و اما دیسقوریدوس طریق استخراج افیون که از
انیسون عصاره باشد چنین می آورد که سر خشخاش
و ورق او یک دو را بکوبند و عصاره را استخراج
کنند را آن عصاره را بر روی سنگ صلایه بسایند کرده
تا چندان غلیظ شود که توان قرص کردن بعد از آن قرص

سازند

سازند و گویند که این صنف افیون را استونیون گویند

باب دوم در صفات افیون افیون بواسطهٔ

شدت احتیاج مردم بآن بقیمت میباشد و این معنی

باعث مردم میشود که آنرا مغشوش کنند تا اندک

از آن بقیمت بسیار بفروشند در اکثر ادویهٔ نفیسه

غشها پیدا کرده اند مثل آنکه کافور را با برنج

مغشوش میسازند و زعفران را با ریشهٔ گوشت گاو

و گل معصفر و مشک را البسیادادران و عنبر را بموم

ولادن و شیوع غش بجایی رسیده که فادزهر عملی

ساختند از لک وغیره و تریاق فاروق از بعضی

ادویهٔ سهلة الوجود و جدوار از بیخ چغندر که در آب

جدوار جوشانیده باشند و از بعضی صموغ که در

لبهای مشبّد بالکل جدوار خشک میشود و این دهان

بیش را می چسبانند مکرر تا حدت آن می رود

و باب نیل و صافی رنگ لاک و آب جدوار

نمادن و طرق امتحانات آن

صحیح میپوشانند تا بلون وطعم جدوار می آید و چون در

اصل آن پیش از آنجا با جدوار سندی میدادند

و از خیابیدن مگر زمعده ولذع وسمیة آن میرود و مطلقا

طعم ورنگ جدوار صحیح میگرد بمرغ اگر می دهند

نمی کشد مردم خیال میکنند که جدوار صحیح است

وحال آنکه مجرد خیال است القصه امثال این غشها

در همه چیز شایع شده است خاصه که افیون از

غشها طعم ورنگ آن متغیر نمیشود و از قوة غالبه

که دارد ضعفی که از امتزاج پیدا میکند کم محسوس

میشود و آسانتر غشها است غش او از جمیع مغشوشات

او نسبی کم یاب است و ما آنچه در کتب در غش و معرفه

ذخیره نوشته اند یاد ریم امید که از دانستن

تمام آنها با بعضی تمیز صحیح از فاسد حاصل شود و الله

الهادی الی سواء السبیل دیسقوریدوس اورده است

که افیون شیر خشخاش است و بهترین او آنست که

بکشد

کثیف و رزین یعنی اجزای او بر هم نشسته باشد
و پوچ و بی وزن نباشد و بوی آن خواب آورد
و طعم آن تلخ بود و در آب آسان بگذرد و الملس باشد
یعنی بعد از آنکه در آب نرم شده باشد اجزای او نرم
و هموار باشد و خشن و دانه دانه نباشد زیرا که آن
علامت غش است وجه آنکه غش جوهر غریب است
و مخالطه تام با سایر اجزا ندارد و بواسطه این اکثر
آنست که ناهموار و دانه دانه می نماید بغدادی
بهمین علامت اکتفا نموده و از جمله علامات افیون
خوب آنست که در آفتاب ببندد بگدازد و هرگاه
بچراغ بدارند روشن شود و افروخته گردد و
شعلهٔ او تیره نباشد و هرگاه منطفی سازند بوی
آن قوی باشد و گفته اند که غش آن با آن است که
با ان شیاف مامیثا مخلوط سازند یا عصارهٔ خس
بری یا صمغ و نشان شناختن این سه آنست که

مخلوط البیاض بالمیاه هرگاه که در آب مخلوط سازند
بوی آن ضعیف شود و طعم او خوش باشد و آنچه
بطعم مخلوط باشد قوة او ضعیف باشد و رنگ او
صافی و براق باشد و بسیاری از مردم باشند که
از خست و دناءت بدی برسند که از آب به
مغشوش سازند این حقیر میگوید که آنچه گفته که بهترین
افیون آنست که کثیف و رزین باشد چه آن
گفته که آنچه از عصاره است یا دران عصاره است
از تخلخل خالی نیست چه آنکه در طبیعت عصارات
غلیان است هر چند از الطبخ و تشمیس چنان سازند
که غلیظ شود و از غلیان باز ماند اما فی الجمله
درو غلیانی حادث میشود که موجب تخلخل و خفة
وزن و عدم رزانة است و آنچه درو آرد و عدس
و امثال آن کنند همچنین صفة رزانة نمیدارد و
آنچه آورده که بوی آن جواب آرد جهة آن است

که او

که او خوب نیست است و هر گاه که در رائحهٔ او این
معنی باشد معلوم میشود که در کمال قوت است و رائحه
کونه که طعم آن تلخ بود جهة آنست که هر چه در و داخل
میکنند که متغیر رائحهٔ او باشد اکثر آنست که
تلخی او را کم میکند پس هر گاه که طعم آن تلخ خالص
باشد معلوم شود که خالص است و این که ما قید
کردیم که متغیر رائحهٔ او باشد برای آنست که مردم
صبر اگر داخل کنند تغیر میکند در رائحهٔ آن نتوان
شناخت و نیز تلخی افیون تلخی خالص است بتلخی
صبر و مر و غیر آن نماند و هر گاه کی خالص از اختیار
کند بر و مغشوش مشتبه نشود و رائحه کهنه که در آب
آسان بگدازد جهة آنست که در صمغیت او لزوجتی
نیست که بواسطهٔ لزوجت ظاهر آب از و نفوذ
نتواند کرد که بعمق او برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات
جذب آب میکند و میگدازد و بسیار باشد که در بعضی

نمناک کنند نرم شود بواسطهٔ آنکه اندک
رطوبتی درو تأثیر می‌کند و هر چه درو صموغ
مثل شمع و صمغهایی که در آب بگدازند داخل است
مثل کثیرا که ظاهر او در آب نرم میشود و باطن او
همچنان صلب می‌ماند این صفت دارد که در آب
ایشان بگدازد و آنکه گفته اند که بعد از آنکه
در آب بگدازد املس باشد و خشن دو دانه
باشند بسبب آنست که هر چه نه از جنس آب است
خشن نیست زود می‌گدازد مانند شیرنبات
که دیر نرم میشود مانند اکثر اجسام و آنکه در آفتاب
نرم شود و در چراغ روشن شود از آن است که
درو قابلیت اشتعال و تأثر از سخونات هست
بواسطهٔ غلبهٔ مائیه این صفت ندارد و همچنین
اجسام کثیفه که ارضیه درو بسیار است باقی آنچه
آورده نسبتش ظاهر است از آنچه خود بیان کرده

این

اینست اسامی نات که دیسقوریدوس قریب بدو
هزار سال قبل ازین آورده مصنفان کتب آورده
آنکه اهتمام کرده تمام کرده باقی بذکر بعض کرده اند
مجملا آنچه آورده ۹ تعرفه است ۱ انب ۲ آتش
۳ التهاب ۴ طعم ۵ رائحه مشبهه ۶ ملامسه و
خشونه ۷ رزانة و کثافت ۸ صفای شعله ۹ قوة
رائحه بعد از انطفا و از علامات که تمیز میان فاسد
و صحیح میتوان کرد چند علامه است که در کتاب
منهاج الدکان آورده علامه اول که بند قدری
و در آب حل کنند و صافی سازند اگر درد
ثغل ماند او مغشوش باشد و الا خالص علامه
دوم قوة رائحه است پس اگر قوی الرائحه نباشد
مغشوش باشد حقیر گوید که این علامه کذب است
از پیش اما اگر کهنه شود از هوا چند ماه
تمیز نتواند کرد که قوة رائحه ظاهر شود جهة آنکه

رطوبتی که مستعد تبخیر است کم شده است
علامة دیگر آنست که بکسر او سعید مایل بحمرة اندک
باشد یعنی چون آنرا بشکنند محل شکستن او
بدان صفت باشد علامة چهارم آنست که در
طعم او مرارت و قبض باشد حقیر گوید که مرارت
و قبض در طعم اوست خواه که مرارت بر قبض
غالب باشد مانند صبر و افسنتین و خواه که
قبض غالب باشد مانند ریوند چینی پس می باید
که انیون خالص را بذوق معلوم کنند و غیر
معلوم را بدان مقایسه کنند و علامة مغشوش را
چند علامات مذکوره است از علامات که میان
مردم متعارف است آنست که نرم او را بدو
انگشت ابهام و سبابه برابر کنند دست بانگشت سبابه
بمالند اگر مانند روغن در دست پهن شود
و فتیله نشود و چسبندگی بطرز عسل و غیرها باشد

آن خالص باشد دیگر آنست که در جای نمناک کنند
نرم شود نباشد سوم و این امتحان نزدیکست
با متحان آب که گذشت شیخ الرئیس آورده
از صفات مذکوره در کتاب دلیعوریدوس
اینکه رزین وحاد الرائحه وسهل الانحلال در آب باشد
وزود منعقد نشود ولیعد از گداختن و در آب منحل
شود و چراغ را تیره و مظلم نکند هر گاه که مشتعل
سازند و با مار زدی که آب را رنگ کند و تا
باشد وضعیف الرائحه وصافی اللون باشد
مغشوش است و این را با میا مغشوش کنند
وگاه کتیرا خشن بری او را اغشش کنند وضعیف الرائحه
شود و اگر بصمغ غشش کنند براق وصافی باشد
فصل دوم در کیفیت خزن و بیان مدت بقا
آورده اند که شل ابیون دستمو تیسا قریب به پنجاه
سال می ماند و بجیب نکی که در مطلق صموغ آورده اند

وبش

بموار

و در مطلق عصارات مدة طویله میماند اما باید
دانست که درین مدت طویل قوت بریک منوال
نیست بلکه اوایل حال که رطوبت فجه در وست که
حقیقتا تخدیر و قوة تبرید شان اوست اقوی فعل
اقوی واتم و در اواخر در کمال کمی و در اواسط
متوسط و ما هم که تخدیر و تبرید و اضعاف قوای الطالی
هضم در تازه آن بسیار است بعد از چند سال این حال
بسیار کم می ماند در بر اشتمال فجه بر دو ابانی از
ضرورت نوعیه از می شود مادام که ذو الصوره و حاله
و طبیعه خود باقی است. انزال او چنانچه می باید حاصل
نمی شود پس مادام که ترکیب او زود منفسخ نشده
باشد او بر قوة خود است و هرگاه که باشند آرد
شود قوة او کمی پذیرد تا بسیار ضعیف می شود پس
در ذرات این دوا می باید که او را در رقه و صغر
جثا باز دارند که آب و هوای خارجی در وی تاثیر کند
و بلکه او را نرم بسازد و کما ینبغی

دکای

وگاهی صلب سازد بلکه می باید که خشک او را مقداری
تخمین باشد که امور غریبه درو تاثیر نکند و از
مصادمات ریخته نشود بلکه در جایی نهند که باد و مصادم
چیزی واقع نشود و تسخین و تبرید خارج از طبع اقوی از
اقوی اسباب اختلال ترکیب است از این ملاحظه
نتوان کرد که حجر یشب با وجود استحکام ترکیب هرگاه
مگر سخت گرم کنند در آتش پس در آب اندازند
باندک زمانی چنان شود که بسهوله تمام سوده شود

در کیفیت استعمال تراکیب داکی ز

و اگر خواهند که ادویه عینی و اکحال استعمال
نمایند دیسقوریدوس گفته در جزء نعبی در سفال تازه
نهند و در آتش بگذارند تا چندانکه نرم گردد
بسرخی گراید بعد بجمرات تا قوت نایل شود بعد از آن
بر دارند و نگاه دارند و شیخ الرئیس گوید که انبون را
آهنی بزبان کنند تا سرخ شود و بغدادی گفته که بعضی

مردم او را چنان استعمال میکنند که در خرفه سرشته کنند
تا چنانکه نرم شود در رنگ او به سرخی مایل شود
پس از عابله او امن شوند و مضرت او کم شود
باب دوم در منافع و مضرت او از قول حکما و اطبا
کبار دسقوریدس از ارسطالیس نقل می کند
که هرگز افیون در علاج رمد و درد گوش
استعمال نمیکرد زیرا که زعم او آن بود که در کحل
اضعاف لازم است و در گوش سبب گران شدن است
و آورده است که اندرادس حکیم هم بر این زعم او
است که اگر نه آن می بود که افیون از غش خالی
نمی باشد البته سبب عمی میشود در کسانی که او را
اکتحال میکنند و همچنین حکایت می کند از دیگری
که زعم کرده است که افیون خالص نمی پزند و انکه
تنها استعمال نمیشود که تنویم میکنند و ظاهر به غیر
این است افیون در ان ضرر است خیر میگوید

کدام

که این از قبیل زعم مردم زمان ماست که با وجود چندین

منافع که از عهده احصا و استقصا بیرون نمی توان آمد

میگویند که در وی بغیر مضرت نیست و گاه باشد که

مخصوص سازند و گویند که جهه زله مفید است و در دیگر

چیزها بی نفع است دلشعور بدو بسن بعمر خود سوگند

خورده است که اینها غلط کرده اند و مخالفت نموده

آنچه تجارب آن را به نتیجه رسانیده اند و نیز میگویند که

هرگاه معتاد از آن بسته تناول کنند تمامی اوجاع را

ساکن گرداند و خواب آرد و نضج مواد دهد

کاتب گوید که بیان این آنست که نضج عبارت از تهیه

قوام ماده است از برای دفع و این بترقیق غلیظ یا

بتغلیظ رقیق میسر است و افیون مواد رقیق را که

بواسطه رقت در جرم اعضا متحرک میشود تغلیظ میکند

بمرتبه که قوام معتدل میگردد و از انتشار در اعضا محفوظ میشود و

دور نیست که مواد غلیظ بواسطه حرارتی که او را

بالعرض می باشد تلطیف کند بواسطه تقویتی که دل و حاصل
روح را می کند قادر شود در قوه بر نضج مواد او را
شود و این معنی مجرب است و از برای سرفه کهنه نفع تمام
دارد و غیر گوید که منشأ نفع او سرفه را چند چیز است
یکی منع ماده نازل از دماغ سایل از هر عضو که باشد
چون ماده بسینه ریزد سعال را اصلی نماند دیگر تحلیل
ماده های منصب دیگر تقویه قوه در دفع ماده دیگر نضج
ماده جهة سهوله اندفاع و تسکین سعال مزمن جهة البت
که دفع مزمن اصعب است هرگاه که دفع مزمن کند
غیر مزمن را بطریق اولی دفع خواهد کرد دیگر ازمان سعال
اکثر بسبب نزلات دماغی است و از برای دفع مواد نازله
انیسون آیتی عجیبه است و مسیح داد درین امر با او
مساهم و مشارک نیست و اکثر ازمان بواسطه
غلظ و برودت با دیگر اسباب نظیر این نافع انیسون
و آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر است و اگر دقیقه ا

تسار

بسیار از افیون تناول کنند خواب سخت مستغرق
احداث کند مثل خواب کسانی که ایشان را لیثرغس باشد
و آن سرسام بارد بلغمی است و لازم او سبات
و نسیان است بعد از این خواب گران خواب گرانی
که بیداری از آن صباح محشر خواهد بود عارض نشود
و اگر افیون با روغن گل سرخ بیامیزند و سر را بدان
تدهین کنند صداع را فایده دهد حقیر گوید که
فایدهٔ مزج او بروغن گل آن است که با وجود لطافت در
مسام جلد سرد و قوة تاثیر لطف نفوذ کرده وارد بر دماغ
که بواسطه آن دماغ دفع مواد از خود کند و عطریتی
که در گل مقوی روح است و بسبب تقویه روح قوای
دماغی قوت گیرد و دهنیتی که در روغن است
موجب کسر حدت مادهٔ مصدعه و کسر یبوست افیون شود
اگر با روغن بادام شیرین و زعفران و مر حل کنند
و در گوش تقطیر نمایند [illegible] نافع باشد

و دردهای گوش را و هرگاه که بار زده تخم مرغ
بریان کرده و زعفران خلط کنند از برای جسمه
و جراحات نافع باشد ظاهر آنست که مراد جراحات
بخاء معجم است نه جیم و اگر با زعفران و سنبل دختر مرغ
دسنند جهة نقرس مفید خواهد بود و اگر فتیله ازان
دران سنند بنهند خواب آورد بغدادی گوید که
افیون جهة ردعها را استعمال کنند و جهة تسکین الم
دکاس که در قروح نهند نفع کند بجهتی که دارد و
جبس اسهال کنند و ازدود آنکه در یک ...
در یکدیگر ... و ... املاح کنند سعال
حار فرمن را نفع کند حنین گوید که ... بجاز است
که استبعاد نموده که در اراضی بارده نفع کنند
و ... انجم ... استبعاد کنند ذکر گردید تخم
الرس آورده که افیون تخفیف قروح کند داو ازاز
تسهیل خبرها است که ابطال کنند فهم و ذهن را و اگر

بنهد

بی جند بیدستر خورند بلغم را محلل کنند و اما صداع
مزمن را تسکین دهد و موجب رافه شود و
بسیاری از او این تجویز می کرده اند که در رمد
او را استعمال کنند بواسطه آنکه بصر مضرت رساند
و بسیار است که معده بواسطه آن متضرع شود یعنی
دباغت یابد و اجزای او مجتمع شود و این در کیفیت
که بواسطه حرارت و رطوبت مسترخی شده و در غالب
احوال برکات که تنها و با جند بیدستر استعمال کنند
ابطال کند بلغم را یا [illegible] کنند بسیار دیگر حبس میکند
اسهال او از برای سحج و قرح امعا مفید است داد
می کنند با جاد قوی در تریاق او جند بیدستر است
بغدادی کهنه که شرب آن فم و بلغم را اصلاح کنند
و از برای این مصلح او [illegible] بهتر است این حقیر میگوید
که مراد او ازین اشارة باصلاح بلغم است بس بهمان
قول رئیس است و اگر چیزی دیگر است تامل شد از آنکه

جند بید ستر اصلاح و ابطال سم کند فاعل در خواص
از مهرا ویس نقل میکنند که افیون را که بسرکه حل کنند
و بینی خر را بان بمالند در چشم او اشک در آید
و فریاد کند شیخ الرئیس گوید شربتی از افیون یک
عدسه کرده است و گفته اند که ثلث ایست و از دو
دانگ نگذرانند صاحب اختیارات آورده که بر اورام
حاره طلا کردن سود دارد مضرتهای او چنانکه بتجربه
اتفاق دارند ابطال فهم و فکر است و از جمله مضرتهای
عظیمه او یکی است که دو درم از او قاتل است اصلاح او
بفلفل و دارچینی و فرفیون و جند بید ستر است و بعد
از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار و بعد از آن
حمام بعد از حمام آشهای خوب صاحب تقویم گوید
مشابه او بود هندی یا بود و بچ یعنی اگر ترکی است

تنبیه بزر افیون بقول جمهور سه وزن
او بزر البنج است بعضی تردد کرده اند میان او

و دو برابر افیون تخم لفاح با پوست بیخها یا عصارهٔ
او و در اداز بزر البنج سفید است جهة آنکه سیاه
از سموم است که از برای منافع مستعمل میشود و بعد
ازین آورده که بعضی گفته اند که بدل او مثلث تخم لفاح
با قشر عروق او یا عصارهٔ اصل او و بعضی گفته اند
که بدل او نوذری سفید است مثل او و سه دانگ او
عصارهٔ لحیة التیس در حبس دم و از ادویهٔ مفیده
در حبس دم او طباشیر و طین مختوم و کافور و
کهربا سمرقندی آورده است که بدل افیون
ضعف آن یبروح است سنجری گفته که بدل آن
سه برابر بزر البنج و مثل آن تخم لفاح یا عصارهٔ
یبروح است و در کلام شیخ الرئیس آمده که بدل
او ضعف آن بزر البنج است و در کلام شیخ
و ضعفان تخم لفاح و ضعف را بر مثل اطلاق میکنند
و بر مثلین هم اطلاق میکنند و از ضعف ادا و سه

نسه و مثل لیس غالب است که مراد او از ضعف
مثل خواهد بود و اختلافی که در ضعف و مثل افتاده
تمامت است اینچنین عبارتیست است [illegible]
اگر [illegible] سوار [illegible] ورده دلسعو زندوس
کعله که قی باید کرد و بعد از آن روغن ها بیاشامند
و حقنهای حاره استعمال کنند و سکنجبین بیاشامند
با نمک و ماء العسل یا روغن گل بنوشند بعد از آنکه
جوشانیده باشند و خمر انگوری بسیار با افسنتین
و دارچینی یا برگه بجوشانند و بورق با آب فودنج با
خاکستر و تخم سداب بری یا سداب با فلفل یا طلا
که عبارت است از خمر و حنا و فلفل یا ضد بد ستر و
سکنجبین و صعتر و فودنج یا طلا پخته و می باید که او را
نگذارند که خواب کند و اگر در خواب باشد بیدار
کنند یا دویه که در بینی او کنند از جنس معطسات
و دستها را باب گرم بنرمایند و تکمید کنند بدن او را

لکری

نچیری که بشکند خارش بدن او را و بعد از حمام

شوربا های چرب بدهند با شراب. بابا طلا [illegible]

محمد زکریا آورده که دو درم و بالاتر از آن

هر که این را بیاشامد کز از و سبات او را عارض

میشود و بسیار زیست که حکهٔ عظیم در بدن او پیدا شود

از نکهت او بوی افیون آید و بسیار باشد که از تمام

بدن رایحهٔ آن محسوس شود گاهی که بخارند و گاه باشد

که چشم او فرو رود و زبانش منعقد شود و دست

های او سیاه و تیره شود و ناخنها نیز تیره گردد و عرق

از بدن او روان شود و قریب به زمان تشنج شود

اعضای او و خصوص علامات شرب افیون است

و استشمام رایحهٔ افیون از بدن و نیز در علاج آن

بغدادی آنچه دستور بود و بس آورده [illegible] و بورق

با آب [illegible] یا آب خاکستر اگر چه آب دریا باشد

و تکمید کنند جسد او را و چیزی که تحلیل کند [illegible] او را

و با آنچه حرارت و رطوبت راجع کند بمثل خشخاش

رطبه و بعد از حمام و سکون اعراض امراض دسمه

بدهند با شراب کهنه بسیار و افیون و اذریون

این هر دو مصلح افیون اند حکیم میگوید که تریاق مشهور

افیون فلفل و جند بیدستر و حلتیت و ابهل است

برابر بعد زنبه قه کرده و فلفل سوده جوشانید

با آب آن بخورند است در بیان زهر نیشانه

در بیان ادویه سمیه ... بدانکه

هر دوا که آدمی تناول می نماید اول حرارة بدن در او

تاثیر میکند خواه بالفعل الحرارة و خواه بالبرودة و بهو سستی

که بالطبع دوائی صیته دارد از وقت بر شود و منبسط

می گردد در هوائی با اطراف اما طبیعه دوائی بدن

او را بمعدن حرارة غریزی داخل و مشاسار

قوی دفع میکند و دور میسازد با اطراف بدن

میرساند بواسطه سمیتی که بان برودت و سستی

که

که طبیعت بالطبع ازان دارد و این که اول امر تب
بعضی که در مزاج ایشان ضعفی هست میخواهند که
خود را بلباسی بپوشانند یا چیزی که دفع آن برودت
کند ازین سبب است و چون ظاهر و خارج بدن و
اطراف سرد شود تکاثف پیدا گردد زیرا که تکاثف
از لوازم برودت است و همچنین این برودت
و تکاثف مسامات ظاهر بدن و نزدیک بآن را
سرد و متکاثف میسازد و حرارة این مواضع منهزم
میشود در باطن و از انهزام حرارتها اجتماع در باطن
واقع شود خاصه دل که انبساط حرارتها از جانب اوست
پس انقباض نیز بجانب دل خواهد بود و ازین اجتماع
قوتی و اشتعالی در ان حرارتها حادث شود و بواسطه
آن انبساط [illegible] م ظاهر میشود و اثر آن بجمیع
اطراف و سایر مواضع میرسد و این حال است که
از انبساط و نشو نما سند اما این فرحی است بالعوض

جهة آنکه فرح بالذات انبساط روح است که از
انقباض حاصل شود مانند حرارة طبیعی بدن که از برودت
آن حاصل شود این سخون عرضی باشد نه ذاتی و اینچنین
فرح عرضی باشد نه ذاتی جهة آنکه آنچه بالذات بود [illegible]
باشد و اما سبب اعتیاد او آنست که در وی سمیتی
و برودتی قوی هست و از آن هر آینه ناچار تحلیل روح
و دم و سایر مسخنات بدنیه لازم می آید و این ضعف
قوة یابد و برودت غالب شود روز بروز از
تکرار استعمال آن با این حال قلة ارواح لازم آید
و روح اندک که در ظاهر و باطن منتشر شود از آن
آتش ضعف قوی حاصل شود مانند حرارة اندک
که در دکان بزرگ باشد تاثیر او معتد به نباشد
پس از آن انفعال چنانکه باید صادر نشود جهة
آنکه جمهور انفعال مشروط بتاثیر حرارة است و چون
حرارة قصور ظاهر شود و انفعال او کما ینبغی نباشد

داز این سبب که از کارها باز مانند و ثقل و سیل
بحرکات ندارند و این حرارة ضعیف از رطوبات
نیز عاجز میشود بواسطهٔ ضعف و ان رطوبات
بواسطهٔ زوال تجمد و تغلیظ افیون آنها را رقیق
میگرداند و دور نیست که بعضی از رطوبات در اصل
حار باشند و انچه حار نیست از سیلان و جریان
حرارة اکتساب می کنند و این رطوبات رقیقه
مادهٔ سایله بمفاصل و عضلات میریزند اعیا و
اوجاع حوبی حاصل میشود و رطوبات دایم بچشم و بینی
و راه گلو می ریزند و از انجا سیلان می کنند و
عطاس و سعال و مانند اینها پیدا می شود و بسیاری
از رطوبات معده و روده بجانب ناف می ریزد
و از ان مغص یا تشنج و مانند آن پیدا شود و تمام این
حالات یا بعضی از انها باعث بر شعادة شود و بدا
بیان الاکتیاد و انه الموفق بمسداد ادامت الخیر

حفظام [illegible]

فقیر را بخاطر میرسد و مولانا فخر الدین محمد طبیب را چنین

بخاطر رسیده بود که افیون جمع و تکثیف میکند در باطن

و بواسطهٔ آن حرارت متوجه ظاهر میشود و در ظاهر بدن

روح و دم داخل میشود پس حالتی شبیه بفرح حاصل میشود

اما فرح حقیقی نباشد در ... منافع افیون

اما منافع افیون زیاده از حد بیان است

و لهذا چند هزار سال است که اهل مشرق و مغرب

استعمال می کنند و کسانی که استعمال نمیکنند بمثابهٔ بهایمند

که از نفع و ضرر چیزها غافلند و عجب دارم که بعضی از

متاع باشند خواه اهل هند خواه اصحاب دیگر در زمان

ما که جمعی کثیر استعمال آن نکنند و اگر بر کثرت

منافع او می بود با وجود تلخی و بد بوی و دیگر نفرتها

تا جاهل و اهل کسل راغب می شدند و اهل منافع او نسبت

او جمیع از سر تا پا شر او خطا او فتنی که باد و بسبب

حاذق در تحقیق و تقلیل باشد در هر جا که باشد مثمر شفاست

جمله که

جهة آنکه به برودتی که دارد تسکین حرارة مادة مینماید و بغلظتی که
لازم است ازاله رقیق میکند و بخفتی که دارد
اذه اندک را بالکلیه نشف میکند یا آنکه بواسطه
تقویه روح حرارة بدنی قادر بر تحلیل ماده میشود
و ممکن که حرارة بالعرض تحلیل تمام میکند و بواسطه
جمع اجزای عضو دردناک نیز قوتی درو حاصل میشود
که ازان دفع مواد از خود میکند و تسکین وجع و تخدیر
حس سعی است طبیعت را برانفعال مذکوره
جهة آنکه با وجود وجع طبیعت بنزاع متوجه امور مذکوره
نمیتواند شد زیرا که وجع مانع آنست و اما اگر
صفات مذکوره که حراره و رقه و قلت است
نداشته باشد تا تاثیر او در صحت موقوف ماند
و بجهة برطرف شدن بعضی اوقات بالکل
بعضی تاثیر بفعل آید یا بالکل برطرف شود و بر طبیب
عارف لطبایع و اگرچه وقت استعمال و طریق

آن مخفی نیست و دوام بواسطهٔ عدم تمیز تام متحیر
می باشند منفعت دیگر تنویم است اگرچه گاه باشد
که بواسطهٔ اشتغال روح عرضه مذکوره و توجهی که
حادث میشود که در هر صنعت و امثال آن احتیاج به خواب
مطلق نمی آید اما بعد از فراغت از شغل آن اشتغال
خواب بسیار می آید بواسطهٔ تحلیل و تبلید روح
که بواسطهٔ افراط سکون و توجه در باطن است
یکی آنکه کلال حواس از انواع بسیار که لازمه اشتغال
مذکور است طبیعت جهة ازالهٔ کلال بخواب متوجه
میشود و منفعت دیگر بیداری است که از اشتغال
مذکور است طبیعت جهة ازالهٔ وحدت در امور لازم
می آید و از جهة ما از آن در شکرها از آن میخورند
تا خواب بر ایشان غالب نشود و از بیخوابی
متضرر نشوند و منفعت دیگر حدوث نشاط در کارها است
بواسطهٔ قوت روح باعث اشتغال در اراده بدنی

که مدار افعال بر آنست و بواسطهٔ این منفعت است

کسانی که عادت به بیداری شب و توجه تمام در مطالعهٔ

و دوام قرائت استعمال میکنند و پیاده روان و ارباب

اعمال وظیفه و صعبه مانند کاتب و نقاش و طالب علم

و امثال این کسان بان عظیم راغب می باشند منفعتی

دیگر ازالهٔ غم و هم است و این نیز بواسطهٔ آنست که اینها

که مذکور شد که حرارتها و روح را می باشد حالتی

شبیه بفرح حاصل میشود و البته غم و هم زایل میشود

و سبب این هر دو توجه روح است بباطن بواسطهٔ

امر مهم یا مغم و توجه بباطن در شرب این دوا مفقود است

و بسیاری از مردم را اعتیادی بافیون جهت همین است

که اینها نیز بواسطهٔ انقلاب روزگار غموم و هموم بسیار

دست میدهد و ارتکاب این میکنند بواسطهٔ ازاله

و سببی که مفید این است که بواسطهٔ اضعاف فکر در

مقدمات امور مغمه و مهمه نمیکنند و اگر میکنند نتیجه با مغدیه

از مقدمات را فراموش کند یا بواسطهٔ ضرری که در کیفیت
آدمی باشد مگر حواس را مشغول امری دیگر سازد
و از تخیل و تفکر امور مهمه باز ماند بهر حال نفع در این حال
محسوس است و تجربه و بنابرین کم باشد ارباب هموم
و غم که ارتکاب آن کنند منفعتی دیگر تفریح طبع است
که در لینت طبیعی که هیچ دوا و دارو تأثیر ندارد و بقلیلی از
افیون آن اسهال مرتفع شود و در کتب علاج
بعضی ادویه هست که اسهال قوی را فی الحال حبس
میکند و عمدهٔ آن ادویه افیون و باقی مصلح او یا
مقوی او در او مذکور منفعتی دیگر ازاله اوجاع حاره
و رفع آن در طلا منفعتی دیگر دفع سعال بعد از ملاحظه
سبب و دانستن حال و بعضی از نفع فی الحال
و منفعتی دیگر منع تبهای محرق و خاصه در اقراص طباشیر
منفعتی دیگر منع تبهای نایبه بسبب از آمدن نوبه بواسطه
تقلیل ماده و منع انصباب در مستوقد عفونة

لماری.

بسیاری از تبهای ربع میکند و بعضی که مرتفع نمیشود
بسیاری سبک میشود منفعتی دیگر گزیدن جانورها
بتخصیص زنبور خاصیتی دیگر در ازالهٔ اغماء سکرات
دیگر مثل خمر و قنب فی الحال افاقه فی الجمله حاصل میشود
خاصیتی دیگر منع جنون بواسطهٔ آنکه حدّة
احتراق می‌نشاند و اشتعال مواد این را
ساکن میکند دراس بمقدار لایق بسیار
فایده میدهد منفعتی دیگر سردی هوا و این
جهة آنست که سخونة بالعرض حاصل میشود و از
آن ظاهر بدن گرم میشود و از تاثیر برودت
هوا متاثر نمیشود و باطن بدن نیز حرارة آنکه
بمرتبهٔ اقوی میشود که از استنشاق هوای
بارد متضرر نمیشود بسبب قوة حرارة باطن
بحرارة بالعرض در دو وجه است یکی بواسطهٔ
افیون و دیگی آنکه ظاهر که در برودت می باشد

باطن گرم میشود و از این جهت در زمستانها بخصوص معتادان
بان رغبت می کنند و آنقدر حرارت پیدا میشود
که از ادویه سخنه بالذات مثل معجون بلادر و شیر
و اشباه آنها حاصل نمیشود. با آنکه تناول آنها
از سوء عاقبت خالی نمیباشد بخلاف افیون
منفعتی دیگر ربو و ضیق النفس است چند آن
مردم دیدم که وجه علاج ایشان منحصر بود بتناول
این هر چند دواهای دیگر می داشتند از هیچ
کدام انتفاع نمی یافتند الا ازین منفعتی دیگر
ازاله تأثیر وباست بسیار مردم بتخصیص کسانی
که معتاد نبودند از خوردن افیون در طاعون
نجات یافتند و اما مشاهده من بعضی که مزاج ایشان
ضعف یافته بود دیدم بود که خلاص شده باشند
و این حقیر جمعی کثیر و جمی غفیر را می شناسد
که از انجمله خلاص یافته اند منفعتی دیگر

منع سرعة انزال است بسیار کسان که انزال ایشان
بزودی میشد بواسطه تبرید و تغلیظی که در افیون است
ان حال ایشان دفع میشد منفعتی دیگر منع احتلام است
و تاثیر افیون دران اقوی است از تاثیر او در
دفع سرعة انزال جهت انکه در اینجا سوای تبرید و تغلیظ
هست و امری ثالث هست و ان خفتن نوم است
بواسطه کمی رطوبات متحلله در دماغ و مشتق که
او بطی هر وهر گاه که خواب سبک شود احتلام
کم واقع شود و یک سبب اعتبار او در بعضی مردم
این خاصیت است منفعتی دیگر تهزیل همین است
و خصب بدن مفرط چنانچه در اوایل اول فصل
حفظ عظیم و تهزیل ان ضروری است و از چیزهایی
که موجب هزال شود افیونست اظهر فایده است بر شیر
حمل آن نیز تاثیر دارد منفعتی دیگر حرقة البول است
و این دوا در این مرض بواسطه تسکین سوزش مواد

و منع احتراق وحده نفع تمام دارد منفعتی دیگر دفع وجع
قروح کلیه و مثانه و آلات بول است و اصلاح آن
قروح بواسطه تجفیف رطوبات حادّه و تسکین حدّه
و احتراق منفعتی دیگر تقویت قلب است و این مشاهد است
واز
و محسوس جانا بواسطه تقویت روح است در باطن
اجتماع لا محاله قوتی حاصل میشود رشتهای ضعیف که
بایکدیگر اتصال یابند قوتی عظیم می یابد منفعتی دیگر
ملبس
صبر بر جوع و عطش است و قدرت بر اکتفا بطعام
و این اگرچه در نفس الامر مضرتی عظیم است اما بسیاری
باشد که احتیاج کلی بآن واقع میشود مانند اسفار
این
و ایام روزه و زمانهای قحط آب و طعام و سبب
تخدیر حواس است که بی مشقت کندن بکلیتین خود
ریزیده میشود و بیرون می آید و این نیز در اصل
بیان
مضرت عظیم است اما گاه گاه احتیاج قوی
حاصل میشود و آن درین باب عمده است بعد از و

و جمع اجزای قلب باشد منفعتی دیگر
تقویت روح است و این بواسطه
جمع ارواح است ۱۲

و منفعت دیگر تسکین درد دندان است
در برداشتن آن هر گاه بر دندان بگذارند
دمی این اثر می بخشد ۱۲

کافور